

سعدي شیرازی بود اشعار نیک دارد هماهنگ تر از معاشر سعدي  
 شیرازی بود اشعار دلآویز و غزل های شور انگیز دارد اما جوزد در  
 غزلیات سعدي کوی ربوده بود تمام رشک می برد گفته اشعیت  
 نیک کرشمه توانی که کار ماسازی ولی بجان بچارگان نبرد ازی  
 در آرزوی خجالت علام خوام من خنک کسی که تو اش منشیر و هم ازی  
 جو ما بد بدن رویت زد و در خوشندیم لب بر با سر زلف چرا کند بازی  
 مکن نخرج سر و سحر همان بهتر که عشق با فدوی بالای خوشین بازی  
 بکل بگو که ندیم خجل نیکو دی که در میان ریاچین سخن می بازی  
 پیام ده سوی بلبل که با وجود تمام رو بود که تو اهای عشق نبرد ازی  
 تمام را سخن دلفریب شیر نیست ولی چه سود که بجان نیست شیرازی  
 رطواط وهو رستید الدین محمد بن محمد بن عبد الجلیل العمري معاشر  
 سلطان سمر بود کتاب حدائق المحرور و کتاب فوائد العلاءه از  
 تصانیف او است اشعار خوب دارد ترک را این سه بیت نوشته شد  
 دینک ز با تو آشنای هاست و در دینک روشنای هاست  
 عشق من شکست گوید تو کادراں حقه مویانهاست کس زلف تو کشم شای  
 روزی که کنای هاست ابو العلاء کجی اشعار نیک دارد و در  
 حق خاقانی گفته بود پندت شی کار مراد روی سخی فلا ترا  
 فلان کیست بر کوی صاحب قرانرا امیر اجل خواجده خاقانی ما  
 که فخر است اینقدر میز و ما ترا نمسته قنادا چنیز کار بر من

بستی چینه بر فید مرد ما ترا چون بسمع خافان رسید در فصد او  
 در ایستاد ابوالعلا درین معنی گفت **پدش**

از آنکه که از مادر در هر زادم بفضل و هنر بر جهان دادادم مرا شصت سالست از حال <sup>ایران</sup>  
 بود شازده نابشروان قیام غریبی شاگویی صغیفم خسرو نه گویر که کجمنه و و کیتا  
 نوای قرق العین وزند ما می منت هم پذیر خوانده هم او ستادم

جور عبت نمودی بشاکردی من ترا منت و مال و بس چیز دادم  
 میانرا بتعلیم و شفقت بیستم زبان تو در شاعری برکشودم

جو شاعر شدی نزد خاقان بر دم لقب بز خاقانیت بر نهادم  
 بز آن بگفتم که من کادم اورا و کر گفته ام نیست بیاد مرا کنون

نجاتی بگری دو صد ز بگفتم نکادم نکادم نکادم نکادم  
 سعدیها معاشر سلطان الحاکم بود اشعار نیکو داند و منها پست

حاشی الله که مرا مهر نواز دل برود یا خود از خاطر م آن شکل و شمایل برو  
 حسرت تو شاه فلک را جویند آسب و دخی مه که باشد که بروی تو مقابل بروند

از دل عشق تو اندوه جهان بردارد نور خو چون برسد ظلمت باطل برو  
 دل بخویان مده ای سعدیها کاسانیت مشکل است آنکه کسی را بکس دل بروند

فخر الدین و خواجه برادرم طال عمره غزلیات نیکو داند و در مجاہلات  
 او حدی گفته پست صد که باز بر از زلف معین زده بود

عالی را جو سیر زلف بهم برنده بود در جز کشت جان ساغری از باد  
 متنازل شدن کوی دوسیه ساغز زده بود

لَوْنِ اَز غَالِيَه بَر بَرَكِ سَمَنِ سَاخْتَه بُوْد  
 عَرَصَه باغ زانواع رِيَا جَزِ خُوْد رَا  
 شَطَه بَر دُوِي اَز اِنْ خَال مَعْبِيْرَه بُوْد  
 اَز بَر اِي قَدَمَش بَر دُوِي وَ دِيُوْر زَدَه بُوْد  
 بَر كَدِشْت اَز مَن وَ بَر مَن نَطْرِي تَن كَرْد  
 دَر نَطْر نَامَدَش اَنْ صِيْدَكِه لَا عَرَزَدَه بُوْد  
 عَمَرِه اَشْرَفَصَه دِلِ خَلُو خَدَا كَرْدَه وَ فَمَح  
 بَهْر اَو بَر دِلِ خُوْد نَاوَكِ خَمِيْرَه زَدَه بُوْد  
 مَهْتِي رُبَاعِيَات خُوْب دَا رَد دَر خُو خُو شِ بَسِيْرِي قَضَاب كَشَه  
 هَر كَا رَد كِه اَز كَشَه خُوْد بَر كِيْرْد وَ اَنْدَر لِبُ وَ دَنْدَا ز جُو شَكْر كِيْرْد  
 كَر بَار دَر كَر بَر كَلُوِي كُشْتَه نَهْد اَز دُو فِ لَبِيْرَه زِيْدِي كِي اَز سَر كِيْرْد  
 فَر دُو سِ مَطِيْرَه بُوَقْتِ اَنْ كِه خَوَارِزْم شَاه بَر سَلَا طِيْن عُوْر دَسْت يَافْت  
 بَر حَالِ اَوْ كَفْتُ بَر اَلْحَيْتُ رِشَا هَا ز نُو عُوْرِي بِلِيَا سَا تَحْت  
 مَانْد مَوْرَه اَز كِفِ پَات حَيْتُ اَز اَسِيْ بِيَا دَه كَشْت وَ دُخِ پِنهَار كَرْد  
 فَيْلَان بُو شَاه دَا دَو اَز مَان حَيْتُ عَا يَسْتُ مَقِيْرَه رُبَاعِيَات خُوْب  
 دَا رَد وَ بِيْ تَطِيْر وَ قِيْت خُوْد بُوْدَه اَسْت وَ مِيْنَهَا مَر اَلْحَيْتُ  
 كَفْتَم كِه دِلِ اَز نُو بُوْسَه خَوَاهَا نَسْت كُفْنَا كِه بَهَا ي بُوْسَه مَن خَا نَسْت  
 دِلِ اَمْد وَ دَر بَهْلُوِي جَانِ رَد اَنْ كَشْت يَحِيْنَه كِه مَخِ بِيْع بَكِن كَار رَا نَسْت  
 پَسْتِ اَلْحَارِ بِي سَخَا زِيْع كُو دَا رَد وَ مَر هِيْذَه پَسْتِ  
 مَار اَبْد مَر تِيْر كِه شَوَان دَا شْت دَر خَانَه دَكِيْر نَكِه شَوَان دَا شْت  
 اَز اَكِه سِيْر نَلْفِ جُوْر بِيْجِيْر بُوْد دَر خَانَه بَر بِيْجِيْر نَكِه شَوَان دَا شْت  
 بَا يَسْتِ شَمِيْ دَر دَكِر اَحْوَالِ شَهْر قَرُوْبِيْن  
 كِه مَقَامِ وَ مَوْلِدِ وَ مَنشَا وَ مَوْلَسْتِ وَ اَنْ هَفْتِ فَضْلِيْتِ

## فصل اول در بیان کیفیت نام قزوین در کتاب

البقیان آورده است که شهر قزوین شاپور بن اردشیر بایکان ساخته است و شاد شاپور نام کرده همانا آن شهری بود که در میان قزوین ساخته اند چنانکه روضخانه چند بر جنوبی آن روانست و روضخانه اهر بر شمالی آن و از آنجا اطلال بارو بدیدست و مشهور است که یکی از کاتبان قدیم لشکر بجانب دیلمان فرستاده بود در صحرای قزوین صفت کشیدند سپهدار لشکر اکاسره بموضع زمین قزوین در صفت لشکر خود خلی دیدن بایکی از اتباع خود گفت آن کس وین یعنی بدان کیخ نکر و لشکر است کن نام کس وین بران موضع افتاد چون اینجا شهر کردند کس وین خواندند عرب معرب کردند قزوین گفتند فصل دوم

باب ششم در ذکر کرج و نکی و عازات آن بقعه که بدان شهر است محله شهرستان و کورستان بردند هک منسوبست قدیم ترین عیمان قزوین است و بسبب قدمت بانی آن معلوم نشد و مشهورست که شهرستان قزوین محلّیتست در میان شهر شاپور دوالاکاف ساخته زمانی که از روم کرجنه بایران آمد تا بدانجا رسید هیچ امنی نداشت اینجا بر کنا روضخانه صومعه بزدان بن سته بود که اکنون مقام قلند و المست قزوین کرد اتفاقا وزیرش و جمعی امرا که از سیم قصر کرجنه بود در کوههای روضبار بودند بدو پیوسته و با او بجنگ قصر رفتند و مظهر شدند شاپور دوالاکاف

چون به باد شاهی رسید زمین فروین بر خود سارک دانست فرمود که  
 آنجا شهری بسازند معماران بعمارت مشغول شدند دیلمان مزاحم  
 ایشان بودند هر چند ایشان بر عزی میساختند دیلمان بسبب خراب  
 میکردند معماران حال حضرت شاپور اینها کردند شاپور بدفع اعراب  
 و دیگر طامغان ملک مشغول بود با کار دیلمان نمی برد اخت جواب  
 فرستاد که دیلمان را مال مشغول کند و شهر بسیار بد همین کردند  
 و شهرستان بساختند آغاز عمارت آن در ماه آبان سنه هجرت  
 و ستیز و اربعمائه اسکندری بود بطالع جوز از نارنج آن ناگون  
 بگزار و صد و هفتاد و هشت سال شمسی است جمعی از لشکران  
 شاپور حجت دفع شد دیلمان در آنجا ساکن شدند چون شاپور  
 دفع طامغان ملک کرد بجنگ دیلمان آمد با کار در پی او رفت  
 و قتل عام کرد و بر هیچ دیل را بقا نکرد و هر چه بعمارت لشکران  
 ولایت برده بودند بعضی بسوخت و بعضی در زیر خاک کرد و ازین  
 آن عار داشت میان دیلمان و مقتدیان آن حصار از آن وقت باز  
 خصوصت قانرشن چون آیات اسلام با قطار و آفاق جهان  
 رسید و مردم قزوین بشرف اسلام مشرف شدند در نایب و وزیر  
 خلافت امیر المؤمنین عثمان عفان رضی الله عنه برادر و مادرش  
 ولید بن عبیده که والی عراقین بود سعد بن العاص الاموی را بفرستاد  
 و آن حصار را شهری ساخت و ممانت مردم مسکون کرد و این

چون دولت خلافت بهادی موسی بن عبّاس رسید او شهرستانی  
 ساخت و تمامت مردم مسکون گردانید و مدینه موسی نام کرد و اتباع  
 خود را در آنجا ساکن گردانید و آن شهرستان اکنون هست و آنرا شهر  
 سنّامک میخوانند **فصل سوم در ذکر فتح آن**  
 و اسلام اهل آن بقعه در کتاب الملل آن مذکور است که فروز بن برآء  
 بن عازب و زید بن الجبل الطائی فتح کردند در زمان امیر المؤمنین عمر  
 بن الخطاب رضی الله عنه و در آن وقت حصار شهرستان نابوری  
 بود مردم آنجا با مسلمانان جنگ کردند تا خرابه بچو لگند ایشان بر سر بارو  
 باواز بلند میگفتند مسلمانان راه آوردنی برای ایشان نماند بصلح در  
 آمدند و اظهار مسلمانی کردند بعد از مراجعت مسلمانان شهریان  
 باز سر ضلالت رفتند لشکری دیگر از اسلام در صحبت ابو عبد الرحمن  
 الحارثی بیا آمدند و آنرا محضر گردانیدند در عهد عمر خطاب رضی الله عنه  
 ایمان بصدق قبول کردند و در کار دین اسلام و طاعت مبالغه نمودند  
 و درجه عالی یافتند و چون مذهب پیدا شد اندک حنفی و شیعه شدند  
 و هر دو قوم مقرب محله دشمن شدند و دیگر محلات شافعی مذهب اند و  
 معدودی چند در آنجا اند و هیچ ملت و مذهب دیگر نیست  
 شهر قزوین و ناحیه فاقران عشری است و ناحیه دشتی خواجه قزوین  
 دشتی عمّره بن زید الجبل الطائی فتح کرد در زمان عمر رضی الله عنه  
**فصل چهارم** در ذکر توابعی بود خانها و

قنوات و مساجد و مقابر آن اما نواجیهها چون هر روز رشید قزوین  
 را شهر میساخت ناحیت بشاریات و بعضی دشته که داخل میدان  
 بود و ناحیت ابهر بود و بعضی فاقران که داخل ابهر بود آزان و کایت  
 مفرور گردانید و جهت آنکه در صحرای قزوین افتاد داخل قزوین گردانید  
 اما نواجیهها آب رودخانههای آنجا از برفتند و اندکی چشمه دارد و در  
 آخر زمستان و اول بهار جاری باشد ذکر ما چون آب چشمهها اندک  
 بشهر نماند رسید بخ رودخانه است اما قنوات کار بر آن  
 آن کار نیز بیروز مبارک آباد که ملک سعید افشارالدین طاب ثرا الخراج  
 کرد و با باغ بر خرابگاه خود وقف کرد اینک تمامت سبیل است  
 و هیچ ملکی نیست اول در قزوین کار بر بردن بوده است و آب از چاه  
 میخوردند و چاه آنجا زیاده از صد گز فرودند حسیه السبع که خاک  
 فرود و سلطان محمود سبکنگیز قزوین نیز بدو داد کار نیزی الخراج کرد  
 و در جامع روان بود با کثر محلات می رسید و اکنون هست دوم طفوری  
 سوم رود باری جهار رسیدی بر محله دسجود بنم خاتونی ششم  
 خمار ناشی با کثر محلات شهر قزوین جاری است و مدار شهر اکنون بر کث  
 هفتم صاجی محله ابهر هشتم ملکی محلات ابهر و از قواوری ملک  
 سعید امام الدین بیجی بخاری رحمه الله علیه الخراج آب این کارها  
 ناحیت خوردن و ریختن و حمامات دریا است باشد به باغات  
 و ذاعت بردن بموجب شروط و اقیانان روانیت اما مسجدها

جامع کبیر که بامام اعظم ثانی **مطلبه** رضی الله عنه منسوبست  
 صخر بزرگ آنرا هریانه کسی ساخت و بدستان باز خوانند و اولادشان  
 انجام نمازگشت **جامع اصحاب** امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه  
 ساخت کویک بود مطهر الدین الب ارغون ساری **عسکری** نصرانی بنی  
 و اضافت کرد آنرا نابزرگ شد و طاق بزرگ آن مرحوم **خواجه** عزالدین  
**حنفی** ساخت **مسجد** ثوب بابکان محمد بن حجاج بن یوسف **تقی**  
 بنا مسجد کرد و در اول تجانه بود در فرز وین و اهل قزوین در اسلام اول نماز  
 انجام گزاردند و اهل شیعه آن **مسجد** را دشمن دانند بجهت آنکه کویک  
 نبی امیه در **مسجد** امیر المؤمنین علی رالعت کرده باشند **مسجد** شهر  
 در آن نیز از مساجد قدیمست کویک بیشتر از سلام اشکده بود **مسجد**  
 مراد بیان مراد نامی ساخته بود صاحب سعید **خواجه** فخر الدین مستوفی  
 طاب ثراه **تجدید** عمارت کرد **مسجد** طیب آباد قاضی خلیفه ساخته  
 بود **خواجه** صدیق الدین احمد خالیدی **تجدید** عمارت کرد **مسجد**  
 قاضی اسمعیل باکی **رسم** محله صامعان بود **مسجد** مادامحله در رخ  
**مسجد** در شهرستان بمیان بازار **مسجد** دهک **مسجد** سر راه  
 کورستان نزدیک حوض **النبت** محله محو الی خانقاه نظام الدین و ابن مسعود  
 مقام اولیای بزرگ بوده و بسیار بزرگان انجام بوده اند **مسجد**  
 کورستانهای آن تمامت داخل شهرست و بهترین آن بکثرت و برکت  
 مقبره ایست شرقی آن محله ری و غربی آن محله ارداق نزدیک رودخانه



و شمال آن حله شهرستان و جنوبی آن باروی شهر طرف ارداف  
 نزدیک بود خانه کورسیت ازان یکی از صحابه و شهیدیت ازان بسیر  
 علی بن موسی الرضا و قبرا امام احمد عزالی و خواجه ابوبکر شادان و شیخ  
 نورالدین کلی و خواجه امام الدین رافعی و مولانا نجم الدین عبدالله و بسیاری  
 از کبار ائمه و علمایست **فصل پنجم** باب **ششم**  
 در ذکر صحابه و تابعین و ائمه معصوم و صلوات الله تعالی علیهم  
 اجمعین و مسایخ و علمای جمهم الله و پادشاهان و وزرا و خواجگان  
 امرای و اکابر که بقزوین رسیده اند **فصل ششم** برآه بن  
 عازب رضی الله عنه بیشتر یاد کرده شد که فتح قزوین او بگردانید  
 ایسان علمای بزرگ و روایه حدیث بوده اند و اکنون بسیاری از خطباء  
 ولایت عازبند و بکر زید الجبل طائفی در فتح قزوین مصاحب برآه بن  
 عازب بود سعید بن العاص الاموی از قبل ولید بن عنبه برادر مازی  
 امر المؤمنین عثمان و الی قزوین بود سلمان فارسی او را سلمان الاسلام و  
 سلمان الخیر خوانند اند بوقت غزوه یلم بقزوین رسید ابوهریره هم  
 در بوقت بقزوین رسید و **فصل هفتم** ابرهیم بن یزید النخعی و اولی  
 قزوین رسید بوقت آنکه بحرب یلم میفرستد ربع بن جیم الکوفی  
 و الی قزوین بود از قبل مرثی بن علی رضی الله عنه سماک بن حمزه الاسدی  
 و سماک بن عبدالغنی بن هریر و سماک با سماک بخرش بوقت غزوه یلم  
 بقزوین رسیدند و امیر المؤمنین علیه السلام در خطبای در حقیقتان فرمود

بَارَكَ اللهُ فِيكُمْ اللَّهُمَّ اسْمِكَ انْتَهُمَ الْإِسْلَامَ وَابْدِيهِمْ شَمْسَهُ  
 بن عطبه الأسدي الكوفي مرويت كه بوقت انكه بقزوین آمد استبش  
 چهارم ردم قیمت کردند من بن الجبل الهدانی و عبید بن عمرو  
 السلمانی از قبیل المؤمنین علی و الی قزوین بودند محمد بن حجاج بن یوسف  
 النخعی از قبل بدو الی قزوین بود مزید بن کبیر السکری الكوفي بقزوین  
 آمد و آنجا مقیم شد و او را اسل معتبر بود از اهل حدیث و الاثر و الخلفاء  
 علی بن موسی الرضا متواری بقزوین آمد و در سرای داود بن عیسی بن سلیمان  
 غازی نزل کرد و او را بسری دو ساله بود آنجا متوفی شد و مشهور است  
 امیر المؤمنین مهدی عباسی بوقت عزاء دیلم بقزوین آمد و بکویت در بکر  
 ما شناخت بیامد و بر بالائی بنیشت و والی بفرمان او متادی کرد امیر المؤمنین  
 هر روز الرشید بکویت باید بقزوین آمد و بکویت در خلافت خود بوقت  
 انکه از مدائن غاصم خراسان بود اهل زوین پیش او رفتند و از رحمت  
 طلبیدند بقزوین آمد و بر ایشان رحمت کرد و فراموش و العلماء  
 ابرهیم بن سئبه هر وی بقزوین آمد و در بوقت ناوقات کرد ابرهیم دهم  
 و ابرهیم خواص در وقت سلوک بقزوین آمد احمد بن محمد الغزالی بقزوین آمد  
 دونوبت و در نوبت دوم مقام کرد نامتوفی شد حاتم اصم و سفیان ثوری  
 بوقت سلوک بقزوین آمدند شقیق لمخومی در زمان سلوک بقزوین آمد بجای  
 بن معاد رازی بقزوین آمد و وعظ گفت و در قصه سماع کرد و فراموش  
 و العزیز بن فضل بن یحیی بر مکتب حضرت قضیه یحیی بن عبدالله علوی

بقرو بن آمدن و او را از دیلمان بفرز آورد و به بغداد برد اسمعیل بن احمد  
 سامانی در طلب محمد بن هرون بن ظاهر فرزند زول کرد وقت حصار بود با  
 وجود آنکه قطعاً آب آدی نداد از لشکر او در هیچ باغ و خرمن نبرفت  
 و هیچ چیز بی هائی نبردند از آزار باب ضیاع استخلال میخواستند البت  
 برادر اسمعیل بن احمد سامانی در سکه ثلث و تسعین و مائین و الی فرزند  
 بود ابن العیبد ابو الفتح علی بن محمد بن حسین وزیر رکن الدوله بود در سنه  
 ثمان و خمسیز و ثلثمائه بقرو بن آمدن هجرت دفع فتنه که واقع شد بود و بجای  
 از اهل قزوین قدر هزار هزار بود و بیست هزار درم بسید و آنرا مال الثانی  
 نام نهاد اسمعیل بن عباد چند کربت بقرو بن سید است و آنجا نقلات  
 داشته سلطان طغرلک شلجوقی بقرو بن رسید و مسخر کرد سلطان  
 ملک شاه بوقف مطالعه و کایات بقرو بن رسید چون ایشان را در دست  
 ملاحظه مترجم دید غلام زاده عماد الدوله نوزان بن الفقیسه را  
 حاکم آنجا کرد و فرمود که خانه و نقلات با آنجا آرد تا آنها  
 بحال آنجا بیشتر باشد سلطان محمد بن ملک شاه بوقت نازع با برادرش  
 برکیارق بقرو بن آمد سلطان ارسلان بن طغرلک مدتی در قزوین بود  
 نافع قاهره را از سلطان و ملحدان مستخلص کرد و با ارسلان کشای  
 موسوم گردانید بسر سلطان طغرلک بکرات بقرو بن رسید در وقت  
 نازع با قلع ایناج و فرار ارسلان و غیره بقرو بن آمد سلطان محمد  
 بوقت انهنرا از مغول بقرو بن آمد و خانه عزالدین کرمان بکوجه

نوسزول کرد و اهل قزوین را بجز آن بردار هفتون کردند از آنکه بر قزوین  
 برسیدند چرا سرسراها جنین فراخ می سازید گفتند از مهر آنکه زنان  
 ما آفتاب آن بینند که از سرخانه بداید انابت سعد زکی سلطنتی بوقت  
 آنکه از خواند مشاه خلاص شد بفرزین آمد و در خانه عماد الدین احمد محل  
 ارداق نزول کرد محظی عظیم بود عماد الدین زاکانی اگر چه اوزاری  
 شناخت و او نیز خود را ظاهر نمیکرد خدمات پسندید که چنانکه  
 انابت بخل شد لاجرم چون بفارس با سر پادشاهی رفت او را دعوت کرد  
 و در مقابل آن نیکو بها فرمود و فرخنده و الامراء هولاکوخان بوقت  
 استخلاص قلاع ملاحه بفرزین آمد و در حمام مسلمانان فرمود پس  
 انباخان با سر خود ارغون خان و امرا و ارکان دولت بفرزین آمد و محمد  
 شبا فرزند در خانه ملک افشار الدین هر چه ما محتاج ایشان بود از خود  
 داد و مددی از کسر نطلسید احمد خان و کچاپو خان و غزان خان و الجان  
 سلطان و ابوسعید بهادر خان بکرات محدود قزوین عبور کردند و اکثر  
 امرای بزرگ قوم مغول بارها بفرزین رسیدند و ذکر تمامت تطویل  
 دارد **فصل ششم** در ذکر حکام قزوین در  
 عهد اکا سیه که شهرستان شاپوری بوده امراء ایشان حاکم بوده اند و  
 مقامشان نایبستان در سروباد و در مینان بری بود چون زیبات  
 اسلام در اقطار افاق عالم شایع شد و اهل آنجا بشرف ایمان مشرف  
 شدند از قبل امیر المؤمنین عسر خطابت رضی الله عنه ابو دجانة سماله

بزحمت انصاری کثیر بن شهاب الحارثی و اسلمی بودند در عهد امیر  
 المؤمنین عثمان عفان رضی الله عنه از فضل او برادرش ولید بن عقیله  
 سعید بن العاص الاموی حاکم کشت و در زمان امیر المؤمنین علی  
 رضی الله عنه ربیع بن الجهم الکوفی و ابوالعریف الارضی و مرق بن  
 شراحیل الهمدانی و عبید بن عمرو السلمانی و قرقه بن انطاة و ابی  
 بودند یکی بعد از دیگری چون دولت به بنی امیه رسید حجاج بن یوسف  
 از قبل ایشان حاکم اکثر ایران شد پس ش محمد و ابی ابراهیم تغری بودند چون  
 و چون جای حجاج به یزید بن مہلب رسید بعد از او به فقیه بن مسلم  
 و بعد از او بصر بن سبیر کسان ایشان ولایه فرودین بودند چون دولت  
 به بنی عباس رسید وزارت سر امیکه نفوس رفت عراق و خراسان بدان  
 محصور بود و بعد از ایشان یعلی بن عیسه ما هان و بعد از او بطا هیران  
 ملوک گرفت محمد بن و ابی از قبل ایشان بودند و پهر چند گاه یکی آمدی  
 و ذکر تمامت تطویل دارد چون خلافت معتصم بن هرون الرشید رسید  
 حال قلب دباله و تسلط ایشان بر قزوین بسمع او رسانیدند گفت  
 اھم مہمات ما نذارک این قضیہ است کہ دیلمان بدترین و خلی  
 ترین دشمنان ما اند اگر ایلتان قزوین مسخر کنند زود باشد نه بس در  
 کہ از دیر سر بر من سر آورند بجهت القات خاطر باحوالی  
 ان بقعه آنرا از تصرف عراقی و خراسان مقرر کرد و جہاں دم پندم  
 فخر الدولہ ابو منصور کوفی از تخم حسن بن یزید ریاحی را با مارت لشکر و ابالی

حکام

بدين تعريف ميناد در سنه نك و عيشه ز و ما بين او و وزندان او كه  
تا آخر الدولة ابو منصور لقب بود و نام سفاوت بود و ب دواست سال  
بندان هم قيام نمودند اول بيت هشت سال حكمر خلفا حاكم بودند  
جون المداعي الي الخ حسان بن زيد اليافه در سنه احدى و خمسين و ما  
براكثر عراق عجم سلط شد دو سال بعد بان او بودند جون موسى بن  
بوقا حاكم معتز خليفه او را از بن ملك دور كردند سي و هشت سال  
حكمر خلفا و الي بودند جون سامان بن و بنو ابي تراب احمد و بر طبرستان  
و ما زندان و بعضي عراق و بنو مستوفى شدند دو سال الياس بن احمد بن  
والي بود و در سنه اربع و سبعين و ما بين ان حكمر خلفا ايات بدو  
بدم آخر الدولة ابو علي علقا گرفت بسب و همت سال حله كرد جون  
ديلمه در سنه احدى و عشرين و يلهما بن اكر اكران مادر شاه سنده  
صد سال در عهد ايشان حاكم بودند و اكران مشايير را میده كه  
خلفا و بادشاهان در حق ايشان صادر هر صوره اند موجود است  
جون در سنه احدى و عشرين و اربعين سلطان محمود بن سبكتگين  
بر ملك عراق بنو مستوفى شد نهم بدم آخر الدولة ابو منصور در  
گذشت بسرتش ابو نصر بلوچ در سپيد نود و يكار يالت شائيه  
نود كاراستي بيم را يالت قزو بن عهد كرد و اين حمر را سيف  
و نمود ازان وقت بان مستوفيان مستوف شدند در ان وقت بان  
اهل قزو و نود مرتبه اعلى بود اكران قوم ليمه و شبيه خورد بدي

وَسُجَابِ الدُّعْوَةِ بُوذْنِدِي وَبِدِينِ سَبَبِ هَيْجِ حَاكِرِ نَرَايشَان  
 تَطَاوُلِ بِنَارِ سَبَبِ كَرْدِ كَارِ اسْتِ دَسْتِ تَطَاوُلِ دَرَا زَكْرِدِ وَدُعَايِ  
 اَلْسَانِ دَرِ حَوَاوِ سُجَابِ نَمِي بُوذْ جِهَالِ قَرَوِينِيَانِ بَدِينِ سَبَبِ اَوْرَا  
 بَكِشِنْدِ بَكْسَالِ وَجِدْمَاهِ وَآلِي بُوذْ بَعْدَانِ وَحَمْرَةَ بِنِ الْيَسَعِ رَا كِه حَاكِرِ  
 قَرِ بُوذْ اِيَالْتِ قَرَوِينِ فَرِ مُوذْنِدِ دُو سَالِ وَچِنْدِ مَاهِ حُكْمِ كَرْدِ بَعْدَانِ وَ  
 بَامِ بِي شَرِيفِ اَبِ عَلِي مَحْمَدِ جَعْفَرِي حَوَالَةَ نَفْتِ صَا حَبِ ثَرَوْتِ تَمَامِ بُوذْ  
 اَوْ فَرِ مَالِشِ وَبِ سَنْصَتْ سَالِ وَچِنْدِ مَاهِ حَاكِرِ بُوذْنِدِ وَآخِرِ  
 اَلْسَانِ مُحَمَّدِ الْعَالِي وَالسَّعَادَاتِ اَبُو عَلِي مَرْفِشَاهِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ اَحْمَدِ  
 بِنِ مُحَمَّدِ جَعْفَرِي بُوذْ وَاَوْرَادِ مَنكَاهِ عَظِيمِ بُوذْهُ اسْتِ بِي شَرِ  
 دِي هَاهَا نَوَاحِي وَبَاغَاتِ فَصَبِهِ وَسْتَعْلَلَاتِ شَهْرِ مَلِكِ اَوْ اِي تَبَاغِ  
 بُوذْ وَمَحْضُولِ اَمَلَاكِ اَوْ هَرِ سَالِ سَبْصَدُ وَنَصْفِ وَشَشِ هَزَارِ دِي بَارِ  
 نَدِ سَرِخِ بُوذْهُ وَفَاتِ اَوْ دَرِ سَنَهِ اَرْبَعِ وَثَمَانِي وَارْبَعْمِائِهْ بُوذْ اَرْبُ  
 مَلِكِ دُخْرِ مَانْدِ اِيْنِ مَهْ اسْتِ بَابِ وَ اَمَلَاكِ دَرِ دَسْتِ اَوْنَلْتِ مَنْدِ وَ اَوْ  
 هَبْدَانِ اَنْكِ بَقُوْتِ مَحَا جِ شَنْدِ وَ مَرْدَمِ بَتَّصَدَّقِ دَرِ حَوَاوِ اَوْنَقَامِ كَرْدِنْدِ  
 دَرِ كَدَسْتِ بَرَا رِيَابِ ثَرَوْتِ وَ اَصْحَابِ بِي مَتِ وَ اِحْبَسْتِ كِه اِيْنِ اسْتِ اَل  
 وَ حِكَايَاتِ دَرِ نَظَرِ اَوْرِنْدِ وَ بَا مَسِيَابِ دِيْنِي فَا نِي غَرِّ نَشُونْدِ وَ دَرِ نَوْشَه  
 رَاهِ عَجْفِي كُوشِنْدِ پِي مَتِ مَمَالِ غَرِّ مَبَاشِرِ وَ بَرِنْدِكَا نِي سِتَاذِ  
 كِه مَالِ كِه رَوَا نَسْتِ وَ زِنْدِكِيْنِ رِيَادِ جُونِ دَوْلَتِ بَدُو دَرِ مَعْوَلِ رَسِيدِ  
 حَاكِرِ بَرِ لَيْغِ مَنكَو قَا نِ مَلِكِ سَعِيدِ اَفْخَارِ الدِّيْنِ مُحَمَّدِ الْخَارِ حَاكِرِ شَنْدِ

بف من شاطح بسیار نیکم هر یک که  
 مرغ بهاء زید نام من از تبار او در کتب  
 حاصل شود در بار از آن منی و خوشی بماند  
 که در چون تمام خضما و را ناری بیخ  
 بن جوئی و نیزم و از آن سندن دشمنان  
 چهار با خانه خود برید هر یک که  
 بر آنست که از آن او کلام است این از آن  
 نایب میر و تدانم شید در خلق مکتان  
 کار راستی

در سنه احدى و خمسين و ستمائة او و برادرش ملك سعيد امام  
 الدين يحيى طاب ثوابه ما بينت هفت سال حكومت كردند و در  
 سنه سبع و سبعين و ستمائة حكومت بصاحبان سيدان حنام  
 الدين امير عمر شيرازي و خواجه قهر الدين احمد مستوفى بعلو گرفت  
 و تا آخر عهد اجماع سلطان اكثر اوقات افتخار باين حاكم بودند در اول  
 عهد سلطان ابو سعيد بهادر خان بنو اب مادرس خانون مطهر  
 كنجشكان خانون در وجه اخراجات اردوي و نفوس كند  
**فصل هفتم** در ذكر قبائل قزوین

و بزرگان كه ايشان از انجا خاسته اند اصل قبائل انجا پيشتر از عربيت  
 بوقت آنكه موسى بن يوقا باروي قزوین ساخت و شهر بزرگ كشت  
 بحكم خلفا بعضی مردم را از انجا بولایت نقل كردند و جمعی بخوردن  
 نمودند كسل ايشان هر قوم بيله كشت و بعضی قبائل آنكه در اصل در شهر  
 شابوری بوده و بعضی آنكه چون بكي از شهر بايراميه و جاشی می شد  
 سلا و بدو باز خوانند اند و پيداشته **فمنهم السادات** شريفترين  
 قبائل جهان سادات اند و سادات قزوین بزهد و ورع و علم  
 و نفوس و ادب و قطع طمع متجلي اند و در ویش و توانگر ايشان از طمع  
 بدگران محترز باشند و رسوم سوال در ايشان نسبت و از كسب  
 خود خورند و سادات بزرگ مستجاب الدعوه در میان ايشان بوده  
 اند چون سيد رضا و سيد عماد الدين عبد العظيم الحسيني القتيبي



از اسکا بر نضای زمان خود بود و منقو و پرهیزگار و مقبول عند  
 الخواص و العوام و املاک بسیار داشت از نسل نبیت و سید عز  
 الدین محمد که در آن زمان بغایت بزرگ بود و سیدی عاقل فاضل بود و  
 بحال سن او بیشتر یا شیخ جمال الدین کبلی بود و اکثر بنی و بنات  
 ایشان متقو و پرهیزگار بودند و باشند و از سب صحابه محترم و درین  
 عهد از ایشان مولانا منقو اعظم افضی القضاة و الاحکام مبین  
 الشرایع و الاحکام سبب الملة و الدین محمد الحسینی فاضل قضاة  
 دار الملک سلطانیه و تومان قزوین و ابهر و نجان و طارمین است  
 مقابح مذهب امام شافعی و در قطع قضایا از جاده شرع تجاوز نمیکند  
**و منهم العلماء** علما و زین بیشتر صاحب علوم نفسی  
 و حدیث و فقه بودند و در طاعت و عبادت درجه عالی اشته  
 و در علوم که دین را از ان خالی باشد کمتر شروع نموده و در کار  
 دین و تقویت مذهب خود بغایت صلب بوده اند و اکابر انجمن  
 و جاه عظیم یافته اند و بعضی نوزارت رسیده افتخار یاب  
 اعلی لسان افتخار الدین محمد بگری بوده از نسل امیر المؤمنین ابی بکر صدیق  
 رضی الله عنه و او مردی دانستند متقی بود پیش امام سعید محمد بن  
 نجفی نسیابوری تحصیل کرده و بقدر منال داشته از احفاد او ملک  
 سعید افتخار الدین محمد بن ابی نصر طاب ثراه ملک عاقل صاحب خرد بود  
 و در دین مورد یوانی علم المثل بود و در تحصیل خط و زبان مغولی

و ترکی سعی بلیغ کرده بود و قول *المغولان* ترا نصر قاطع باشد کتاب  
 کلیله و دمنه باز با مغول و کتاب *سندباد* باز با زبان ترکی نقل کرده  
 و *الحق در هر دو داد سخن* و ری داده است و چون دولت و پادشاهی  
 بنکوفان رسید او مرتبه و جاهی تمام یافته و حاکم توتمان قزوین شد  
 و عمارات عالی ساخت و برادر دیگرش *رضی الدین بابا حاکم دیار بکر*  
 بود بعد از او سال از آن سه اسباب و املاک در دست و دست ایشان  
 هیچ نماند از آن قوم ملکت سعید *بابا حاکم دیار بکر* بود بعد از او سال  
 هجرت نماند اشعار خوب دارند *بابا حاکم دیار بکر* اولشان بر نقش باز دارند  
 است و او غلام مفتی خلیفه بود فرمان خلیفه بحکومت قزوین آمد  
 و مظفر الدین لقب یافت *بشایران* مردمان متول بوده اند  
 و از ایشان *خواجگه عزالدین بشاری* و *خواجگه صاحب نعمت* بود  
 حلوانیان اصلشان از شهر حلوان است مردم صاحب جاه و عملاً  
 پیشه اند *خالدیان* اصلشان از نسل *خالد ولید* مخرومی است ایشان  
 دو شعبه اند اول شیخ *نورالدین کبیر* جد *مولانا* و شیخ الاسلام  
*سعدالدین قلنجی* و *خواجگه رحیم* هم الله از ایشان بود و در تصوف درجه  
 عالی داشته شعبه دوم از *نجان آمدند* از ایشان صاحب سعید  
*خواجگه صدرالدین احمد خالیدی* چهار سال در ملک ایران و از آن  
 کرد و *صدر جهان* منسوب شد *دیلم* مردمان عالی صاحب  
 بودند از ایشان *مولانا سعید* استاد علمای زمان *نجم الدین علی بن عمر*

علامه الدین محمد و عالم از زندان بود  
 کتب الدین محمد ملک *بابا حاکم دیار بکر*

الكافي بعد المشايخ وازوصف مستغني رافغان اصلشان  
 از عربت از سنبل رافع بن خديج الاضاري در عهد خلفاء ما تقدم  
 بقن وبن آمدند و ساكن كوشده در ميان ايشان علمای عالی  
 مرتبه بودند ترا كايان اصلشان از عرب بنی خفاجه است منشوری  
 اند سول الله صلى الله عليه وسلم بخط امير المؤمنين علي كرم الله وجهه  
 دانند اين سواد آنت **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** هذا  
 كتاب من محمد رسول الله الى بني زكوان بعدما اسلموا بوفاتك  
 احمد البكر الله الذي لا اله الا هو اما بعد فانه قد انزل الى انكم  
 ترجعون الي دياركم ومعاركم ومنازلكم وليس عليكم  
 بأس لئن بكر من الله قد سوله وتبعوا اجرا بكم ويعتبر عن سياتكم  
 وقد اجارا الله رسول الله صلى الله عليه وسلم مما اجاز به نفسه وكم  
 ذمة الله وذمة رسوله وان الله قد غفر لكم سيئاتكم وسمع  
 مؤمنين موقنين فلا يبطل حق من حقوقكم ما دُتمتم بيمينهم لرسوله  
 الله وعلينكم عارية نلتيز ذراعا واربعين نصيرا وانها لرسول الله ان كان  
 مجلس اليمين بردها عليكم بعد ذلك يجاورون بحوار الله و  
 رسوله على انفسكم واموالكم واولادكم ولا تغربوا ولا  
 تخرج عليكم وتعاونوا على ما استقمتم به عليه وهو الحق  
 ومن اطعم لهم خبيرا فهو خير له ومن اطعم له بشرا فهو شر له  
 على المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الوفا بما في هذه الكتاب

وَنَزَلَ لَكُمْ أَوْكَبْتُ وَغَيْرِهِمَا فِي هَذَا الْكِتَابِ وَشَهِدَ عُمَرُ بْنُ  
 الْخَطَّابِ وَشَهِدَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ وَشَهِدَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ وَالمُعْتَبِرُ  
 بْنُ شُعْبَةَ الثَّقَفِيُّ وَجَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَحْرِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ الْجَلِيلُ وَمَالِكُ  
 بْنُ عَوْفٍ وَكُتِبَتْ عَلَى نَزْلِ طَالِبٍ فِي سَبْعِ خَلُوفٍ مِنْ مُحَرَّمٍ وَهِيَ  
 بَدْرِيْنِ صَوْرَتِ دَرَاخِرٍ مَشْهُورَاتِ اَيْشَانَ دُو شُعْبَةَ اَنْدَكِي بَعَالِي مَسْبُوتِ  
 اَز اَيْشَانَ اِمَامِ سَعِيدِ شَرَفِ الدِّينِ عُمَرُ وَبِسْرِ شُرُكَنِ الدِّينِ زَاكَنِ  
 مَخْرَاسَانِ رَفْتِ بِيْشِ اَمِيْرٍ جُرْمَاعُوْنِ وَبَدَلِ اَنْلِ وَبِرَاهِيْمِ مَعْقُوْلِ وَمَقُوْلِ  
 اَهْلِ شَيْعَةٍ رَا مَلْزَمِ كَرْدِ اَنْبِدِ شُعْبَةَ دُوْمِ اَرْبَابِ صُدُوْرِ بُوْدَنْدِ  
 اَز اَيْشَانَ صَاحِبِ سَعِيْدِ صَفِيِّ الدِّينِ زَاكَ اِنْ خَدَا بُوْدَنْدِ اَمَلَاكِ وَاَسْبَابِ  
 وَاَز اَيْشَانَ صَاحِبِ مُعْظَمِ حَوَاجَةِ نِظَامِ الدِّينِ عُبَيْدِ اللَّهِ اَشْعَارِ  
 خُوْبِ دَارِ وَدَسَائِلِ فِي نَظِيْرِ نَزِيْرِ رِيَايَتِ اَز نَسِيْلِ زِيْرِ بِنِ  
 مَصْعَبِ بِنِ زِيْرِ بِنِ الْعَوَامِ اَنْدِ دَر اَيْشَانَ عُلَمَا وُصُلْحَا بُوْدَه اَنْدِ نَزِيْرِ اِيْشَانَ  
 اَز نَسِيْلِ زَا دَا اَنْدِ كِه دَر عَهْدِ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِمِ  
 جَمْعِي اَعْرَابِ بُوْدِ اَز اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ مَشْهُورِي دَانِ  
 وَدَر اَنْ مَشْهُورِ كُفْنَه اَسْكَرِيَا زَا دَا اَنْ بَقَرُوْ بَرَاوِ عَقْلَانِ دَر مِيَا نَشَا  
 عُلَمَا وَزَهَادِ عَالِي مَرْتَبَه بُوْدَه اَنْدِ شِيْرَزَادِ يَاقَانِ اَوْلَشَانَ  
 شِيْرَزَادِ بِنِ شِيْرَانَ نَامِي بُوْدَه اَز اَوْسَطِ النَّاسِ قَرِيْبِيْنَ وَاَوْرَاكَلَه  
 كُو سَفَنْدِ بُوْدِي اِسْرَ شَرْحِ اِحْيَا بَدَلِ الدِّينِ رَا اَمَلَاكِ وَاَسْبَابِ  
 زِيَادَه شُدْ نَحْضَرْتِ اَوْ كُتَبَانِ رَفْتِ وِرَاءِ الْعَرَبِيْ كِي قِيُوْرِيْشِدِ

محمد طالعان  
 بیان اسرار سنه و ششم و در حقان  
 ناست امام رکن الدین

بیستند بسرا و حنار الدین عمر پیشتر امیر بود که امیر الواس بود راه  
 نیابت یافت و پیش پادشاه مرینه بلند کرد چند سال حاکم بود  
 ملکت فارس گشت طاووسان اصلشان از تخم طاووس نرکان  
 است و او از نابین بود در ایشان علمای عالی مرتبه بوده اند چون شیخ محمد  
 و بزرگش ابو جعفر عراف عباسان نسل ایشان از حنم بن  
 عباس بن عبدالمطلب است کارکنان دیوان فرزند بنده عقاب  
 دنا و مردی صالح و متدین بودند از ایشان امام سعید استاد اکابر  
 بحم الدین عبد العزاز صاحب الحاروی رحمه الله علیه در علم فقه  
 مذهب امام شافعی مطلقه رضى الله عنه بافضی الغایه و الامکان گوید  
 و آن قوم بدو منسوب گشتند و از او مفتخر گشتند و وفات او در نایم  
 محرم سنه خمس و سیستین و ستمائة و اکنون فرزندان او در قزوین اند  
**فضیولت** چند شان فخر الدین فخر آورد در دیوان قضا و کالت  
 کردی بدین سبب ایشانرا قضوی خوانند **قراولان** از ترکانتند  
 که در عهد دولت مغول بدین ولایت آمدند نمولی تمام داشتند املا  
 و اسباب خریدند موی خوش صورتی طریقت دوست بودند از کوز  
 و انات ایشان برین نوع از ایشان کسی باقی نیست که از او باز نواز گفت  
**کچیان** اصلشان بود لاف عجمی است که بفرمان هر روز از شبید  
 بجهت آمد و شهر کرج سیاحت و آنجا ساکن شد **انیمات**  
 اصلشان از نسل اس نر مالک است در میان ایشان علما و فضیلهای عالی

۲ از قنده

مَرْتَبَهُ بُوْدَه اِنْدَا كُوْنُ كَسَلِ اِيْشَانِ دَر قَرُوْبِنِ مَنْقَطِعِ شَدِه كَيْسِيَا اِيْشَانِ  
 قَوْمِي مَعْدُوْفِ بُوْدَه اِنْدَا وَ دَر عُلُوْمِ مَرْتَبَهُ اَعْلَى اَز اِيْشَانِ مَوْلَانَايِ سَعِيْدِ  
 عَزَّ الدِّيْنِ اَبُو الْفَضْلِ تَبْرِيْزِيْ دَر قَرُوْبِنِ وَ اِيْجَا سَا كُنْ شَدِه دَر فَنَنِ حَوَارِدِ سَلِيْمِ  
 سَاعِي حِمْلَه مَوْذِ وَ اِلْشَانِ اَز دَر قَرُوْبِنِ كَسَلِ نَيْبِ مَكَانَاتِ  
 اَوْلِيَانِ مَالِكِ بُوْدِ اَز كَسَلِ مَكَانِ بَرَكِ اَكِي بِلْمِ وَ اَوْمَرِي نَبْدِ وَ نَبْرِ بُوْدِ  
 نَبِيْ اَوْ سَدِيْدِ الدِّيْنِ اِبْنِ مَعِيْلِ بِنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ بِنِ مَالِكِ  
 حَصِيْلِ كَرْدِ وَ مَنْصِبِ قَضَايِ قَضَايِ فَرُوْزِ نَاغَايِ دَر كَسَلِ اَوْتِ  
 مَسْتَوْفِيَانِ بَقْدِ مَرْتَبِ اِيْشَانِ اَز قَرُوْبِنِ اِنْدَا اَصْلَشَانِ اَز كَسَلِ حَرِيْبِ  
 بَزِيْدِ رِيَا حِيْ بُوْدِ دَر اَوَّلِهِ اِلَى قَرُوْبِنِ بُوْدِنْدِ اَز زَمَانِ مَعْظَمِ خَلِيْفَه بَنِي  
 مِهْمِ مَوْسُوْمِ بُوْدِنْدِ بَعْدَ اَز اَنْ بَا سِنِيْمَا مَسْوُوْبِ شَدِنْدِ وَ مَسْوُوْبِ  
 مَعْرُوْفِ مَوْمِنَاتِ مَرْدِيْ صَاحِبِ مَالِ وَ جَاهِ بُوْدِنْدِ اَرَا اِيْشَانِ  
 صَاحِبِ مَرْحُوْمِ خَوَاجَه نَاجِ الدِّيْنِ مَوْسُوْمِ دَر دِيْوَانِ وَ زَارْتِ صَاحِبِ  
 سَعِيْدِ خَوَاجَه شَمْسِ الدِّيْنِ صَاحِبِ دِيْوَانِ بُوْدِ نَاشِي مَطْلُوْعِ الْعَيْنَانِ وَ دَر  
 اَخِرِ عُمُرِ تَوْبَه كَرْدِ وَ دَر تَبْرِيْزِ سَا كُنْ شَدِه رُوْزِ كَارِ خُوْدِ بَطَاعَتِ مَوْزِعِ  
 كَرْدَا اِنْدِ مَعَاوِيَا نَبَاتِ فَيِيْدَه عَظِيْمِ الْقَدْرِ بُوْدَه اِنْدَا اَز اِيْشَانِ  
 عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ عَالِي مَسْجِدِ بُوْدِ دَر زَمَانِ اَوْ كَسِيْ بَه اَز وَ نَيْبِ  
 دَر دِيْوَانِ سُلْطَانِ طَغْرَلِيْكَ سَلِيْمِ فُوْزِيْ اَهْ اَفْشَا شَرِيْكَ صَفِيْ اَبُو الْعَالِي  
 بُوْدَه اَنْ كَرُوْغِ رَا اَكُوْنُ دَر قَرُوْبِنِ كَسَلِ نَيْبِ مَرْتَبِ اِيْشَانِ  
 فَيِيْلَه مَعْرُوْفِ بُوْدِنْدِ وَ مَقْبَرِ مَحَلَه دَسْجِيْدِ نَزْدِيْكَ بَاغِ مِيْدَانِ

در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیارند نیکو بومیان بوقت  
 آنکه در نیشابور زلزله افتاد در سینه اربعین و خنجر سینه مردمان  
 آنجا متفرق شدند بعضی از قضاة آنجا بقزوین آمدند از ایشان فایده  
 القضاة عند الرضا معتبر بود پس ایشان اکنون منقطع است  
 بولامتور بایر اولشان امیر تکیش بود از ختم طاکا بانک خان  
 پادشاه قوم نایمان بود در زمان او و کنا فآن لشکری فرزند  
 و آنجا ساکن شدند پس امیر بولا نمودن مرتبه امارت بر سپید  
 املاک و اسباب و اتباع بسیار در خراسان و عراق بر جمع شد  
 و هنوز از آن بعضی در تصرف پسرش امیر نصره الدین بوقاسنت  
 قایل قزوین بسیارست چون معاریف ایشان نوشته اختصار  
 کردم **حانم** در ذکر اسباب انبیا و اولیا و ائمه  
 و پادشاهان و وزراء و امرا و غیره هم بر طریقی شجره این صورت  
 مخدوم سعید خواجہ رشید الحق و الدین طاب ثوابه اختراع  
 کرده راستی آنکه وضعی خوبست و ندیدم که بیشتر از او کسی این  
 وضع کرده باشد اما چون چند چیز را ملغیت شده بود چنانکه  
 جمعی معاصره هم بودند اسامی ایشان مختلف یاد کرده و بتقدیم  
 و تاخیر معتبر نداشته و ذکر پادشاهان و وزراء و حکما و ائمه است  
 قطعا نکرده و شرح نسب ببعثت ما محمد صلی الله علیه و سلم و اجلد  
 او نا اسمعیل علیه السلام کسانی که بساها بعد از ایشان بوده

موجب ذکر اینک و بعید الفهم کشته اندیشه کردم که شیخ از  
 پیوند بهتر شمع دهنه بنا بر آن تکمیل بر آن اختراع پیوند کردم  
 این شیخ بر ذکر انبیا و اولیا و ائمه و حکما و پادشاهان و مؤندا و  
 بعضی از صحابه و قبایل اعراب نوشته شد بنوعی که قریب الفهم  
 است و انساب اکثر پغمبران و پادشاهان و مشاهیر ایران که  
 شطری از احوال ایشان در بزرگ کتاب آمده از آن معلوم میگردد و  
 بنیاد آن بر نبی واجب است از زمان آدم علیه السلام تا عهد رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم چنان رسول را در جدول مستثنی بوسیله شیخ  
 و اکثر انبیا را بر طرف یمن و پادشاهان را بر طرف بیا آورد و  
 و اولوالعزم را در مقدم بزرگ بوسیله شیخ نام بسبزی نوشت  
 و از ایشان آنچه پذیران رسول الله صلی الله علیه و سلم نبوده چون  
 اولوالعزم بوده هم در وسط شیخ در جدول مستثنی جای باز داده نام  
 ثبت شده با سرتیپ رفته انبیا و مرسل را در مقدم بیا و نام بسبزی  
 نوشت و هر کس را در قرآن و حدیث صریحاً نام برده در یک رده  
 آورده انبیا و غیر مرسل را در مقدم بر او اندر نام بسبزی نوشت و ذکر  
 بنی کرد و پادشاهان را در مقدم بر او از طلا و نام بسبیا هم نوشت و اولین  
 قوم را بر ضاویله رسانید و هر کس پادشاه نبوده و از نسلش پادشاه  
 نامش در مقدمی رند یاد کرد اصل قبایل را در این از رده نوشت و یاد  
 اصل قبیله کرد بعد از رسول علیه الصلوة والسلام چون رسالت



خدو شد رعاب اطرف نمد و لسا روف حلقاه را سد رفت  
 و اینه ای عنری زاد ر صد سجده یوسب و باد سه ها را بر مؤنح  
 تا قبل از کرد اهل بیب ز نام شرحی یوسب و عشره مبسر را نام  
 شرحی یوسب باد ساها ن ز ما را آحبه مسلمان سدید نام نزد یوسب  
 رازا ککار هر خرد در کراهی نوده در دانه او سبب اهی فرود و هند  
 حلقه که مدوری بر جاسه بسراوشد که حبیب کب  
 بدان معلوم نکسته ازان سنله بوزه جده لسن مدام رسانند و باد  
 کرده صحیح بر الساب از کتب معتد علیه کرده شد و العلم عبد الله وحده  
 والله اعلم بالصواب